

چند بیت گردی

بیت قبر

خالق تنها توایی بر سر
رَبِّی تنها توایی بر سر
که این دنیا را می نهادی (= می آفریدی)
سردارمان محمد است
محبوب خدا است
مرتبه اش در عرش است
پایش در تخته سرا^۱ است
نورش پر به عرش است
روشنیش هم مانند چراغ است
هر گز نیاید در گفتن^۲
هر گز در گفتن نیاید
(بیایید^۳) از گناهان بر کنار شویم
از دنیا توبه کنیم

به یتی قه بری

خالق هر گه توئی له سهری
رَبِّی هر گه توئی له سهری
که رُوت ده نسا ئهو دنیا به
سهر دارمان موحه موده
خوشه ویستی خودایه
مهر ته بهی له حهر شیمه
پیی له ته ختمه سهرایه
نوری پز به حهر شیمه
شوقی شی ههروهك چرایه
قهت نایه له گوئی
قهت له گوئی نایه
بالادهین له گونا حان
توبه ی بکهین له دنی

۱- چگونگی ترکیب تخته سرا بر نگارنده معلوم نیست .

۲- یعنی زبان قادر بوصف حضرت محمد (ص) نیست .

۳- بیایید ترجمه لفظ با است .

سهت ره جمعت بی له جهماتی

صدر جمعت بر جماعت (= حاضران)
باشد

ده کهین به حسی مردنی

بحث مردن میکنیم

نه زده ینوسن به نه خشی

(از) بانقش می نویسند^۲

ده ردیک له حاسمانی دی

دردی از آسمان می آید

بهوی ده لاین نه خووشی

باو (بان) ناخوشی میگویند

وه عدهی نه جهلیم هاتووه .

وعده اجلم آمده است

وا کهوتم به بی هووشی

این چنین با بیهوشی افتادم

ده نو نیان^۱ نام له حهردی

در رختخوابم نهادند بر زمین

هه چوار ده ورهه جهماته

هر چهار دورم جماعت است

له یوم بگیزن چه مبه ری

برایم چنبر^۳ بگردانند

خو قم له دلی په یدابو

خوف دردم پیدا شد

ایزرایلم هاته سه ری

عزرایلم بر سر آمد

ایزرایلی گیسان کیشانی

عزرایل جان کشیدن

چو کی له سهر سینگی دادام

زانویش را بر سینه ام نهاد

به نه زمی گیسان کیشانی

به عزم جان کشیدن

۱- نون : رختخواب، واو مانند EU فرانسه تلفظ میشود. بی خوف نیز گفته میشود .
ظاهراً نون از نوستن (= خوابیدن) مشتق است. ضمناً در کردی واژه خهوتن (= خوابیدن)
نیز معمول است .

۲- ظاهراً در این حالت عبارت معنی ندارد ولی اگر فعل می نویسم (اول شخص مفرد)
بود عبارت معنی میداشت. از ناقل بیت معنی و مفهوم عبارت را پرسیدم متأسفانه نتوانست هیچگونه
توضیحی بدهد. واژه که در این عبارت آمده شاید بمعنی من میباشد این واژه در اوستا و پهلوی
بوده و هنوز در بعضی از لهجه های ایرانی رایج است رجوع فرمائید به برهان قاطع با اهتمام دکتر معین .

۳- چنبر : ظاهراً در اینجا حلقه زدن دور بیمار است به منظور شیون و زاری .

چشم به معلق ایستاد
 روح به جولان آمد
 آن روزیکه از آن می ترسیدم
 هاوار (= فریاد) به تنگنارسیدم
 مگر تنها محمد بیاید (یا باشد)
 برای ما دیوان (= مجلس)
 بگیرد
 محمد مدینه

هر چهار دور جماعت است
 برایم شیون بگیرد انید
 مالایی برایم بانگ (= صدا) کنید
 یاسینی بر من بخواند
 خانه حق (حقیقی) ما قبر تنگ است
 باید به عام به آنجا برویم
 از کم گرفته تاز یاد
 فریاد بنوبه رسیدم (نوبه من رسید)
 میت (جسد) مرا بر میداشتند
 به (روی) تخت مرده شویی بردند
 از خدای خودم شرم میکنم
 دومرد خوب (مرد خدا) بر سرم می آیند
 مرا با آب گرم میشویند
 از خالق بآن طرف (بجز خدا)

چاووم به مؤلق وهستا
 روح هاته جو لانی
 نهو زوژی لئی ده ترسام
 هاوار گهیمه تنگانئی
 مه گین هه ر موحه ممه دینی،
 بو مان بگری دیوانئی،
 موحه ممه دی مه دینی

هه ر چوارده وره جه ماته
 له بوم بگیزن شینی
 مه لایه کم بو بانگ کهن
 یاسینیکم بخوینی
 مالی حه قمان قه بری تنگه
 ده بی به حام بی چی نی
 هه ر له کم هه تازو ری
 هاوار گهیم به نو ری
 مهیتی منیان هه ل ده گرت
 بر دیبان بو تاته شو ری
 له خودای خودم ده کمه شرمئی
 دو بییا وچا کم دینه سه ری
 ده م شو ن به آوه گه رمئی
 له خاله قی به ولاره

کس نبود باو فریاد بیرم
 خالق من ندانستم
 پیراهن قیامت کرباس بود
 خودم در کفن رفتم
 از خوف و دهشت تو
 هیچ وقت دلم سکون (آرام) ندارد
 دلم قرار نمیگیرد
 ای برادر دیرین
 مرا در تابوت نهادند
 با چهار (تن) مرا برداشتند
 مرا در «راهباز» نهادند
 قاعده (رسم) چنین بود سه بار
 ملکی بر سر ما میآید
 از ما سؤال میکند
 باید جوابش بدهم
 باید بدهم جوابش
 کرم خدا زیاد است

کس نه بوهاواری بهرمی
 خالق نهمن نهم زانی
 کراسی قیامت تیم جاو بو
 بوخوم چوم ده کفنی
 له خووف وده شعتی تو
 قهت دلم ناسه کنی
 دلم ناگرئی قهراران
 نهمی براده ری له جاران
 نایانم له داره ته رمی
 هال یان گرم به چو واران
 له زیبازی یان دانام
 قاعیده وابوسی جاران
 مهله کینکمان دیتنه سه رمی
 لی مان ده کا سووالی
 ده بی بیده جووایی
 ده بی بیده جووابه
 که ره می خودای زوره

۱- داره ترم: بنا بگفته ناقل بیت بمعنی تابوت است، در کردی تابوت را داره مهیت نیز میگویند. ترم شاید همان تارم و تارمی باشد که بمعنی نرده است.

۲- جار: بمعنی بار و دفعه است ظاهراً سی جاران قید است برای فعل نهادند که در عبارت قبل آمده است. سی عدد است و جار معدود و جمع است و در کردی معدود بصورت مفرد و جمع هر دو میآید.

۳- راهباز: این کلمه ظاهراً باید با شارع عام قریب المعنی باشد.

از عذاب نترسم
 خویشان به عام می میریم
 مرد (ان) خوب از خانه رفت (ند)
 قبر مرا می کنند، تمام (= به تهمی)
 میت (جسد) مرا بر میداشتنند
 مرا بردند در آنجا گذاشتند
 خویشان بایی دنگی (= بدون صدا)
 قبر خودم را تماشا (نگاه) کردم
 قبر من تاسینه کنده شده بود
 چیزی (از) جانور (ان) در آن بود
 یکی سیاه قلی^۱ زنگی
 آنهم به رنگش حظ نکردم^۲
 از برای قالب (= بدن) انسان (بود)^۳
 از خوف و دهشت خودم
 گوشتم از جان تمام شد^۴
 قبر من از بیراز^۵ (است)

نه ترسیم له عازایی
 خزمینه ده مرین به عام
 پمیاو چاک له مالان ز اچو
 قه بری منیان ههل ده قه ند تهمام
 مهیتی منیان ههل ده گرت
 بردییا نم لهوئی یان زونام
 خرمینه به بی ده نگی
 تهمه شای قه بری خووم کرد
 قه بری من ههل قه ند را بوله سینگی
 شتیکی جانه وه رتی دابو
 ایکی زه شی قوله زه نگی
 ئه ویش چه زم نه کرد به زه نگی
 له بو قالبی حیسانی
 له خوف و ده شه تی خووم
 گوشتم بز اله گیانی
 قه بری من له بیرازی

۱- قل : گویا همان قلی است که غلام باشد. در کردی سیاهان را قل (بضم اول) میگویند.

۲- یعنی از رنگش خوشم نیامد .

۳- میگوید این جانور سیاه برای خوردن یا اذیت کردن بدن انسان بود .

۴- یعنی گوشت جان (= بدن) م بواسطه ترس از بین رفت .

۵- بیراز : چون سنگ آسیا مدتی کار کرد سائیده میشود و گویا دیگر بنحو مطلوب

غله را آرد نمیکند در این موقع بواسطه چکش کاری سائیدگی آن را از بین میبرند و این عمل را بیراز نامند. ولی با این توضیح معنی عبارت روشن نمیشود. از طرفی بقرینه سنگ مرمر که در عبارت مابعد آمده است بیراز ممکن است یک نوع سنگ باشد. اما بعقیده ناقل بیت معنی عبارت چنین است: قبر من در حال تمام شدن و آماده گشتن است .

له بهردی ده مه زمه زئی

گیانه خو لم وه سه رکه ن

به بیل و به بیمه زئی

کیل و بهردیان چه قاندم

زوحم هاته وه به زئی

بامه لا دانه مینئی

به ده نگیکی هم بلیندی

ته لقمینیکم بخونئی

ده ژیر گلی و بهردی دا

حالیم پکاوتیم بگه یه نی

زه نینی من چه نده چا بو

چه ند چا کی تی گه بیستم

خزم و آقره به ی پشتم

که زدنیا ن آزا کردم

له وی یان به جی هینتم

خودا ناردی دو پی میورد

دو پی میوردی مو شته ری

زه حمهت وایه بهرو کیم بهردا

ازسنگ مرمر (است)

جانا خا کم بسر کنید

باپارو و بیل

سنگ مزارم را در زمین فرو بردند

روحم به بر (= تن) باز آمد

(باید) ملا در نماند^۱

بادنگی (= صدایی) هم بلند

مرا تلقینی بخواند

در زیر گل و سنگ

حالیم بکند و بمن بفهماند

ذهن من چند خوب بود

چند (= چقدر) خوبش فهمیدم

خویش و اقرهای پشتم^۲

گردنم را آزاد کردند

در آنجا مرا بر جای هشتند (=

گذاشتند)

خدا دو پایم رد^۳ فرستاد

دو پایم رد مشتری (= مطالبه و سؤال

کننده)

زحمت چنین است گریبانم را رها

کند

۱- یعنی ملا از من غافل نماند .

۲- اقرهای پشت : اشخاصیکه از جانب پدر با انسان قوم و خویشی دارند .

۳- پایم رد ظاهراً در اینجا بمعنی مأمور است .

گوید: خدای تو (ام) کیست؟
 گویم: الهی و ربی
 بخدا ایمان آوردم
 شهادت هم به محمد (آوردم)
 اگر (= وقتیکه) (عقد) نماز می بستم
 روی بقبله می کردم .
 ملك آسمانها
 گویند: ما هم این را میدانیم
 اگر (= که) خانه خدا در آنجا
 (مکه) است .

بنده! سخنت براه و بجا است
 استاد علمت کیست ؟
 استاد علمم تنها امام است
 دائم خواندنش کلام است .
 بیش از این وصیت نمیگویم
 سد رحمت بر ما و بر جماعت باد
 شیطان لعنتی همراه نباشد
 آن دین دشمن لعنتی
 تا او را خیر نرسد .

بیت سید ابراهیم

خالق هر (= تنها) تویی بر سر
 خدا یا هر (= تنها) تویی بر سر

ده لئی: خدای تو م کئیبه ؟
 ده لئیم: ایلا اله و زه بیی
 ایمانم هینا به خودای
 شادهش به موحه ممدی
 نه گهر نوژم داده بهست
 زوم ده کرده قبیلئیه .
 مهله کهی له حاسمانان
 ده لئین: مومهش نه وه ده زانین
 نه گهر ماله خودای له وئیه .

به زنده قسهت به زئی و جئیه
 وهستادی حیلامت کئیبه ؟
 وهستادی حیللم ههر ایمامه
 دایمه خونندنی که لامه .
 چیدی نالئیم وهساتئ
 سه دره حممت بی لهمه وله جماعتئ
 ده گهل نه بی شهیتانی نه علهت
 نه و دین دوژمنی نه علهتی
 بائه ویش خئیری نه گاتئ
 به یتئ سه ید بر ایمی

خالق ههر نه توی له سر
 خودایه ههر نه توی له سر

ٺه گهر رُوت ده نا ايينو چه چهر

هههم بؤ هه تيوان پدهر

بؤ ديئمه كاران آوده ر

بؤ ديئمه كاري آوده ر

ساحيبي رُزق ورُوزي ده ر .

بؤ ديئمه كاري بي آوه

ههر كهس عه مري بيئتن ته واوه

هيچ ههل نابري^۱ هه نگاهو^۲ .

سبچه يئنه ي عالي سه حهر

له خه وهه ستا جاني شير ني بيئغه مبه ر^۳

فه رموي : بؤم بانگ كهن شيري

هه يده ر .

بؤيان بانگ كرد شيري هه يده ر

فه رموي : له بيك ياره سوله للآ

ده فه رموي پچم بؤ راو وشكار

اگر ابن حجر^۴ مي نهادي

هم براي يتيمان پدر (هستي)

براي ديم كارها آبدهنده (هستي)

براي ديم كار آبدهنده (هستي)

صاحب رزق و روزي دهنده (هستي).

براي ديم كار بي آب

هر كس عمرش تمام بشود

هيچ گام نمي برد (= بر نميدارد) .

صبح عالي سحر

جان شيرين پيغمبر از خواب برخاست

فرمود : شير حيدر را براي بانگ

(= صدا) كنيد .

شير حيدر را براي بانگ كردند .

فرمود: لبك يارسول الله

ميفرمايي براي^۵ راو وشكار بروم

۱- ههل نابري: از مصدر ههل + بردن (= بردن) .

۲- هه نگاهو: گام، قدم .

۳- مقصود خود حضرت رسول (ص) است نه پسرش سيد ابراهيم .

۴- بنا بنوشته المنجد دونفر بنام ابن حجر وجود داشته است: ۱- ابن حجر المسقلاني

(۱۳۷۲-۱۴۴۹ ميلادي) مورخ و فقيه شافعي بوده است. ۲- ابن حجر الهيثمي (۱۵۰۴-

۱۵۶۷ ميلادي) اينهم فقيه شافعي بوده است ولي برنگارنده معلوم نيست كه مقصود از ابن حجر

كدام يك از اين دونفر است. گوينده بيت ظاهراً ابن حجر را نام كتاب دانسته است و بوجود آمدن

آنها بخدا نسبت داده است .

۵- راو : بمعني شكار است و شايد بارام فارسي قرابتي داشته باشد .

پامیفرمائید بهغزای کفار بروم ؟

فرمود: راو وشکار نمیخواهم

غزای کفار نمی خواهم .

امشب در خانه خفته بودم

خوابی میدیدم تعجب کار (= آور)

در خواب دندانان ازدهنم افتاده بود

طاقانه^۲ نازداری دارم

نام وی (م)^۳ سید ابراهیم نازدار

(است)

میتروم خالق جبار (او را) از من

بستانند .

اصحاب فرمودند :

انشالله چنین نمیشود

از کافرها یکی مرده باشد

پسر یکی از اصحاب بجای وی (م)

شاد باشد

یوسف بآن صدق^۴ زده باشد .

بیان ده فرموی پنجم بوخه زای

کوفقاز ؟

فرموی : نامهوی^۱ زاو وشکار

نامهوی^۱ خهزای کوفقاز .

ثهو شو^۲ نوستبوم لهمال

خهو نیکم^۳ ددی تهعجوب کار

ده خهوی^۴ دا ددانیکم کهو تبولهزار

همه طاقانیک^۵ نازدار

ناوی ویم سید ابراهیمی نازدار

ده ترسیم لیم بستینی^۶ خالهقی جه بیار .

گهسحابان فرمویان :

اینشه لالا وانا بی تن^۱

له کافران اینیک^۲ مر بی تن

کوژه گهسحابیک^۳ به جیی ویم شاد

بی تن

ویسپ سهدهقی لی دابی تن .

۱- اضافه کردن لفظ «تن» باخر افعال مورد پسند نیست و بهتر است آنرا حذف کنند

مثلا این عبارت را چنین بگویند شایسته تر است : اینشه لالا وانا بی .

۲- طاقانه = طاق + انه، فرزند منحصر بفرد را گویند .

۳- م، ضمیر متصل اول شخص مقرر برای وی مضاف الیه است. ظاهراً در این موارد این

ضمیر برای اعزاز و تعظیم مضاف است مثلا بمقیده نگارنده مفهوم عبارت چنین است: او (که برای

من عزیز است) سید ابراهیم نام دارد .

۴- یعنی یوسف پیغمبر نیز انشالله این دعا را تصدیق کرده است .

پیغمبر فرمود: چنین نمیشود،
هر کس در خواب دندانش افتاده باشد

بیشک طاقانه شیرینش میمیرد
پشت پدرش میشکند
جگر مادرش بریده میشود .
چند روز (از) این خبر گذشت
(پیغمبر) بکنار مدینه منور رسید
مهمانی^۳ خوش خبر را دید .
فرمود : مهمان عزیز کجایی هستی؟
چنین برابرش نشسته^۴ بود
مانند مشتری از او میپرسید .
میگفت: هم مهمانم هم دلیل (= راهنما)
مأمور خدایم عزرائیل
منم قاصد ربّ جلیل ؛
خدا مرا خدمت تو فرستاده است
روح سید ابراهیم پسر ترا بکشم
(= بگیرم)

پیغمبر فهرموی، وانابی،
هر کس لهخوی^۱ ددانی کهو تپی^۲
تن

بیشک طاقانه شیرینی دهمری^۱ تن
پشتی بابی دهشکی^۲ تن
چهرگی دایکی دهبری^۳ تن .
چند روزان^۱ زبرد نهو^۲ خه بهر ،
گه بیه قهراغ مه دینهی مونهو^۳ ور
دیتی میوانی^۴ کی خوش خه بهر .
فهرموی: میوانی عزیز کو^۲ ندهری؟
وهها دانیشتبو بهرامبهری
لپی دهپرسی وه کو موشتهری .
ده یکوت: هم میوانم هم دهلیل
مهعموری خودام ایزرائیل
نهمنم قاسیدی ره بی جلیل ؛
خودا ناردمیه خزمهت تو
بکیشم روحی سهید ابراهیمی
کوژی تو

۱- در فارسی میگویند چند روز ولی در کردی روز که معدود است بوسیله الف و نون جمع بسته شده است .

۲- واو در کلمه کوندهری صدای EU فرانسه میدهد. تعداد کلماتیکه این صدا را دارا هستند نسبتاً کم نیست .

۳- مقصود از مهمان خوش خبر عزرائیل است .

۴- فاعل فعل ظاهر^۱ حضرت رسول است .

نباید بعد از تو پیغمبر باشد ؛
 مرا خالق جبار فرستاده است
 روح سید ابراهیم نازدار را بکشم
 (= بگیرم) ؛

نباید بعد از تو هیچ پیغمبر باشد
 بدستور خالق اکبر .
 زهی پیغمبر نورانی
 هیچ بردلش گران نبود .
 نعل سبز بپا کرد
 پالتوی نوز(انی) برشانه افکند
 بر در حجره سید ابراهیم میآمد
 یکبار فرمود، آی دربالا^۱
 دوبار فرمود: آی دربالا
 سر از پنجره در بیار
 ما را مهمانی آمده است خوش تتر^۲

نابیی پیغمبر بی تن له پاش تو ؛
 نه منی ناردووه خاله قی جه بیار
 بکیشم روحی سید ابراهیمی نازدار ؛

نابیی له پاش تو بین هیچ پیغمبر
 بده ستوری خاله قی نه کبر ،
 له بهر پیغمبری نورانی
 له دلی نه بو هیچ بهر گرانی .
 نالی سهوزی ده پی کرد
 بالتوی نوری خسته سهرشانی
 به بهر ده رکی حوجره ی سهد
 ابراهیمی داده هانی^۱
 جار یکی فهرموی حهی له سهر
 دو جاری فهرموی حهی له سهر
 سهر له په پنجره ی پیئده ده
 میوانیکمان ها تووه خوش ته تهر

۱- ده هانی = ده هات = می آمد . این فعل در این بیت بدو معنی آمدن (لازم) و آوردن (متمدی) آمده است .

۲- حضرت رسول (ص) سید ابراهیم را که در حجره خودش نشسته بوده است صدا میکند . حجره مرتفع بوده است از این رو پیغمبر آی دربالا صدا میکند .

۳- تتر : ظاهراً مخفف کلمه تاتار است که نام یکی از قبایل ترک باشد، گویا این کلمه را فقط بعلت قافیه بودن با سر و در آورده است . و گوینده بیت معنایی نظیر خوش خبر که گذشت برای آن قایل شده است .

سه‌لا له بندهی بی خه‌بر .
 با به به جه‌ددی تو
 ناویرم بی‌مه خزمهت میوانی تو .
 دوینبی شه‌وله مالی نوستبوم
 ایزرائیلیم ده‌خه‌وی دا بو
 چو کی له‌سه‌ر سینگم دادا بو
 روح له‌قالیم جودا بو
 هه‌زه‌تی فاته‌می خوشکم له‌بوم
 گریا بو
 هه‌سه‌ن و حوسپن واوه ییلا بو
 له‌به‌ه‌شتی دارولبه قابو .
 پیغه‌مه‌بر فه‌رموی :
 وه‌پیش که‌وه زو‌له‌ی شیرنم
 باتتیر له‌ بالآت بینم
 کاری خودایه مه‌رگت ده‌بینم
 له‌به‌ر پیغه‌مه‌بری نورانی
 له‌به‌ری نه‌بو گرانی
 هه‌ردو کیان هاتن شان به‌شانی

صلاً از بنده بی خیر .
 ای پدر (سو گند) به‌ج‌د تو
 جرأت نمیکنم به‌خدمت مهمان تو بیایم .
 دیشب در خانه خوابیده بودم
 عزرائیلیم در خواب بود
 زانویش را بر سینه‌ام نهاده بود
 روح از قالب (= بدن) م جدا شد
 حضرت فاطمه خواهرم برای گریسته
 بود
 (از) حسن و حسین او او ییلا بود
 در بهشت دارالبقا بود^۳ .
 پیغمبر فرمود :
 پیش بیعت فرزندان شیرینم
 تاسیر بالایت را بینم
 کار خدا است هر گت را می‌بینم
 زهی پیغمبر نورانی
 (این کار) در پیش او گران نبود
 هر دو شانه‌بشانه آمدند^۴

- ۱- صلا: ازادات تأسف و تحسر است در کردی بسیار رواج دارد معنی عبارت چنین است: وای بحال بنده از خدا بی‌خبر .
- ۲- حضرت حسن و حسین برای سیدابراهیم گریه و شیون میکنند .
- ۳- ظاهراً سیدابراهیم میگوید پس از مردن در بهشت که دارالبقا است ساکن شدم .
- ۴- هر دو دوش‌پدوش آمدند .

بخدمت مهمان آمدند .
 پسر چشمش به جمال مهمان می افتاد
 لال شوم! از جانش نیرو بریده (= تمام) میشد^۱
 پسر چشمش به جمال مهمان افتاد
 رانش شل میشد
 بازوبند از بازویش میافتاد
 روحش بدوره جولان میافتاد .
 پسر بخدمت مهمان میآمد
 او از مهمان سلام میکرد
 مهمان و علیکش میداد
 میگفت : بخیر آمدی سید ابراهیم
 گلباوه^۲
 بر تو مژده باد ساعتی (از) عمرت در
 دنیا نمانده است !
 سید ابراهیم فرمود :
 ای پدر دل پر از نیاز

هاتن بو خزمهت میوانی ،
 کورچاوی ده کهوت به جهمالی میوانی
 لال بم هیزی ده بزاله گیانی .
 کورچاوی به جهمالی میوانی کهوت
 دانی شل ده بو
 بازوبندی له قولی ده کهوت
 روحی به دوره جهولان ده کهوت .
 کورده هاته خزمهت میوانی
 نهوسالوی ده کرد له میوانی
 میوان وه علیکی ده داوه
 ده یگوت : به خیری سید ابراهیمی
 گولباوه
 موژده بی له تو سه ساعتی کهت عمر له -
 سهر دنیا به نهماوه !
 سید ابراهیم فهرهوی :
 نهی بابهی دل بزله نیمازه

- ۱- افسوس پسر بادیدن مهمان نیرویش از بین میرفت . گیبان (= جان) در کردی در مفهوم بدن بکار میرود .
- ۲- گلباوه : شاید همان گل بابا باشد که نام اشخاص است گویا نامی است که بیشتر بسادات میدهند متأسفانه این کلمه در برهان قاطع نیامده است این کلمه در بیت‌های کردی بسیار بکار رفته است . و اغلب بحالت صفت استعمال میشود . آقای ایوبیان این کلمه را گل نژاد معنی کرده اند . رجوع فرمائید به نشریه دانشکده ادبیات تبریز شماره پاییز سال ۱۳۴۰م و زین صفحه ۳۸۳ :

دل پزله نیمازه نهی پدهر
 بی ماموستانا بهم رزگار .
 ماموستای وان ایمامی عوسمان بو
 سهدار عیلی نه سحابان بو
 ساحیبی کتیب وقورعان بو .
 فهرموی : نه سپاردمی عه ولادی
 ره سول
 کاری خودایه، دعای هیچ کس
 نابی قه بول .

له بهر پیغه مبهری نورانی
 زانی راستهی بو ده هانی
 کورسهری ده کرده سهر زانی .
 هیوان ده سستی دریز ده کرده جه نه تی
 ده سکه گولیککی ده هانی
 نه گهر نهوی ده دابه نیشانی
 کور زوحی ده ده چوله گییانی .

ته دارهك بی مبارک
 کوچی کردسه یدایبراهیمی مبارهك .
 جازچی یان فاردده سهر منار

ای پدر دل پر نیاز
 بدون استاد رستگار نمیشوم .
 استاد آنها امام عثمان بود
 سردار ایل اصحاب بود
 صاحب کتاب وقرآن بود .
 فرمود : ترا (بخدا) سپردم اولاد
 رسول
 کار خدا است، دعای هیچ کس قبول
 نمیشود .

زهی پیغمبر نورانی
 ران راستش را برای او میآورد
 پسر بر رانش سر میگرد (= می نهاد).
 مهمان دست به جنت دراز میگرد
 دسته گلی میآورد
 اگر آنرا نشان میداد
 پسر، از جان (= بدن)ش روحش در
 میشد .

تدارك باشد مبارك
 سیدابراهیم مبارك کوچ کرد .
 جازچی را بر مناره فرستادند

۱- اولاد : فرزندان، جمع ولد است. ظاهراً در کردی جمع بودنش را در نظر نمیگیرند
 و مانند مفرد استعمال میکنند .

۲- کوچ کردن: کنایه از مردن است .

ٲهو جازئی بداله شار :

هه رله پیر هه تا مندال^۱

ٲهو قسهی نه کابه زار

له بهر دلی فاطمه‌ی نازدار .

سووار یکیان نارد له ولاره

سه زینی آوریشمی خاوه

ٲهو خه بهره‌ی بو ایمامی شیر عهلی

ده هیناوه :

لال^۲ به ٲه گهر سهیدا پیر اهیم نه ماوه .

ایمامی عهلی فه رموی :

ٲهی سوواری چوست وچالا که

ٲهو قسه‌ی له کن ٲه منت کون

له کن هه زره تی فاطمه‌ی مه که

ٲهو مالم لی خرا ده کا

هه زره تی هه سهن و حوسینم لی هه .

تیو ده کا

او در شهر جار بز ند :

از پیر (گرفته) تا کودک

این سخن را در دهن نکند (بر زبان

نیاورد)

از بهر دل فاطمه نازدار .

از آن سو سواری فرستادند

سر^۳ زینش ابریشم خام^۴ است

او برای امام شیر علی خبر می آورد :

لال شوم! اگر^۵ سیدا پیر اهیم نمانده

است .

امام علی فرمود :

ای سوار چست وچالا که

این سخنی که نزد من گفتمی

نزد حضرت فاطمه مگو

او خانه مرا خراب میکند

حضرت حسن و حسین را (از من)

یتیم میکند

۱- مندال^۱ یا منال: کوچک در انسان چه پسر چه دختر . فرهنگ لغات بازیافته

(مستدرک) از استاد ادیب طوسی .

۲- سر زین : با سکون راء باید خوانده شود . ظاهراً پارچه‌یی بوده که روی زین

میانداختند .

۳- ابریشم خام : ابریشم ناتافته . برهان قاطع

۴- اگر : بمعنی که است .

دو آدول و زولفه قارم لی بی ساحب
ده کا

نه میش له خه زای کافران ده کا .

به قودره تی باری ته عالی بو

حه زره تی فاطمه له بهر هه یوانی بو

قورعانی له سه زانی بو

ئه و گو بی له گو فتو گو ی میوانی بو

حه زره تی فاطمه قورعانی هه ل گرت

وداینا

ئه و ده هات بو کن میوانی .

ده یگوت : ئه ی سوواری چوست و

چالا که

ئه ی ئه سجا به ی دل زونا که

به قسه ی ایمامی عه لیم ده گه ل مه که

ئه گه ر دو ی بی هاتی له مالی ل جامع علوم انسانی

چون بو سید ابراهیمی کا که ؟

سووار فه رموی :

ئه ی هه زره تی فاطمه ی چاوه له ئو

دلدل و ذوالفقار را (ازمن) بی صاحب
میکند

مرا هم از غزای کافران (محروم)
میکند

از قدرت باری تعالی بود

حضرت فاطمه پیش ایوان بود

قرآن روی رانش بود

او گوشش بگفتگوی مهمان بود^۱

حضرت فاطمه قرآن را برداشت و

(کنار) نهاد

او پیش مهمان می آمد

میگفت: ای سوار چست و چالاک

ای اصحاب روشن دل

به سخن امام علی بامن (رفتار) مکن

اگر (= وقتیکه) دیر روز از خانه آمدی

سید ابراهیم برادرم چگونه بود؟

سووار فرمود :

ای حضرت فاطمه چشم آله^۲

۱- او گفتگوی مهمان را گوش داده بود (شنیده بود) .

۲- آله عقاب است در کردی هه لئو نا امیده میشود جزو پرندگان گوشتخوار

است این دسته از پرندگان چشمشان بزیبایی مشهور است. در کردی مثلی وجود دارد که میگوید: داعبای گوشت خور دوندو کی خوواره . یعنی مرغ گوشتخوار متقارش کج است .

من دیروز (بوقت) نیمروز آمدم
از همه خانه‌ها (صدای) گریه و رونا
رو می‌آمد

برای برادر تو سید ابراهیم .
حضرت فاطمه فرمود : ای قمر ،

دل‌دل را برایم بیرون بیار
تنگ و برش را تند بکش
آن خواب دوشینم بر سر می‌آمد
(تحقق می‌یافت)

آن قمر گل باوه (= گل نژاد)
دل‌دل را بیرون میکشید
بر آن زین و لگام میکرد .

حضرت فاطمه پا در رکاب نهاد و
سوار شد

حسن و حسین را پیش خود می‌نهاد
حسن و حسین (م) باسن^{۲۳}

ایشان هر دو اولاد شیر علی هستند
آنها برای خود گریه میکنند .

نه من دویننی هاتم نیوه زو
له همه مومالان دههات گریان و زو-
زو

بو سید ابراهیمی برای تو .
حزرتی فاطمه فرموی : نهی
قه‌مهر ،

دولدولم بو بینه دهر
توند بیکیشه ته‌نگه و بهر
خه‌ونه که‌ی دویننی شه‌ویم ده‌هاته-
سهر

نه و قه‌مبه‌ری گولباوه
دولدولی دهر ده کیشاوه
لینی ده کرد زین و لغاوه .

حزرتی فاطمه پینی له ز کینی ناو-
که‌وته سهر

حسه‌ن و حوسیننی ده‌دانه‌بهر
حسه‌ن و حوسیننم به‌سینن

ه‌ردو کیان عه‌ولادی شیرعه‌لین
ه‌وان بو‌خالی خو‌یان ده‌گرین .

۱- رورو : باوا و مجهول و راء بزرگ صدایی است که در وقت شیون سر میدهند.

۲- سن : سن و سال باشد که مشهور است ظاهراً این کلمه در اینجا از لحاظ معنی نقشی

ندارد و فقط محض قافیه بکار برده شده است .

ایمامی حهسن ده یفهرمو خاله زو
ایمامی حوسین ده یفهرمو خاله زو
حهززه تی فاته ده یفهرمو کاکه زو
ایمامی عهلی ده یفهرمو تاقانه ی
بیغه مبه ریم زو .

لهو حهززه تی فاته می چه له بییه
ئهو ده که بیسته قهراغ شارییه
توش بو مندالیکتی ئهسجا بییه

فهرموی: ئه ی مندالیکتی حهوت سالییه
زوی دایک و بابت بیی سیمیه
ئهوه کینییه له ماله مه مردییه؟
مندالی ئهسجایی فهرموی:

ئه ی حهززه تی فاته می چه له بییه

مه لی منداله و آقلی نییه
ئهو هه تیویکه له ماله نگو مردییه

امام حسن میفرمود: خاله^۱ رو
امام حسین میفرمود: خاله رو
حضرت فاطمه میفرمود: کاکه^۲ رو
امام علی میفرمود: طاقانه^۳ پیغمبرم
رو .

حضرت فاطمه^۴ چلبی
او بکنار شهر میرسید
بافرزندیکتی از اصحاب بر خورد کرد

فرمود: ای بچه بی هفت ساله
روی مادر و پدرت سفید باشد
این کیست در خانه ما مرده است؟
فرزند اصحاب فرمود:

ای حضرت فاطمه^۴ چلبی
مگر بچه است و عقل ندارد
آن یتیمی است در خانه شما مرده است

۱- خال: دایی را گویند. در اینجا مؤنث نیست بلکه هاء غیر ملفوظ علامت مفتوح بودن لام است. بشیوه رسم الخط کردی و کلمه منادی است یعنی ای خال علامت ندا در کردی فتحه است (در فارسی یکی از علامتهای ندا الف است که با آخر کلمه در آید) که روی حرف آخر کلمه واقع میشود.

۲- کاکه: ای برادر اینهم منادی است.

۳- طاقانه: طاق + انه اولاد منحصر بفرد خانواده را گویند.

۴- چلبی: بفتح اول این کلمه اغلب در بیتها بچشم می خورد برای موصوف بعنوان يك صفت خوب بکار میرود شاید با کلمه چلبیا مناسبتی داشته باشد و نیز ممکن است منسوب به چلب باشد که بمعنی سنج و شور و غوغا و فتنه است بنا بمعانی اخیر شاید بتوان با کمی اغماض چلبی را بمعنی زیبا و دلبر گرفت. معنی چلب از برهان قاطع استخراج شد.

بابت دهی شوواله زُئی زه بییه .
 چه زره تی فاطمه فهرموی :
 چقه و ماوه لهمن !؟
 کهو تومه به حرینکی بی بن
 چه زره تی ایبڑ اهیمی کا کم مردووه -
 و نالین به من .
 هاته قهراغی نه نگورئی
 دیتی مردوویک لهسه رتاته شورئی
 له بهر مردوی به سیفمت
 نور لهسه روی بوّت به قهلات .
 فهرموی: گهوه کئیه مردییه ؟
 پیغمبر فهرموی : مه یه پیشی بی -
 شرعییه .
 پچو مال لوقمه یهک نان پخو به زار
 کویر پکه نه فسی گونا حکار
 باؤمه تی مه نه بن شهرمه زار .
 فهرموی: بابه بهو خودایه بی کهم به -
 چه و اوه^۲
 لیم چه راهه نان و آوه

پدرت میشویدش در زاه خدا .
 حضرت فاطمه فرمود :
 چه بر من واقع شده !؟
 بدریایی بی بن افتاده ام
 برادرم حضرت ابراهیم مرده است
 و بمن نمیگویند .
 آمد بکنار انگور^۳
 بر تخت مرده شویی مرده بی را دید
 زهی مرده باصفت
 نور بر سر او جمع و انباشته شده است
 فرمود : این کیست مرده است ؟
 پیغمبر فرمود: میا به پیش بی شرعی
 است .
 برو بخانه لقمه بی نان بخور بدهان
 نفس گناهکار را کور کن
 تا امت ماشر مسار نباشند .
 فرمود: ای پدر بآن خدایی که در
 آسمان است
 نان و آب بر من حرام است

- ۱- لقمه : در کردی لقمه را پارو گویند. و نیز یکی از اجزای زین را لقمه نامند .
- ۲- حهوا : آسمان، فضایی که بالای سر انسان قرار گرفته است و نیز بلندی و رفعت را گویند ظاهراً این کلمه باهوا یکی است .
- ۳- انگور : بفتح اول و سکون ثانی و واو مجهول بنا بگفته ناقل بیت نام محلی بوده است، شاید بمنظور محوطه و چهار دیواری مرده شوپخانه باشد .

تا برادرم سید ابراهیم را با این چشم
نبینم

لال شوم راست است سید ابراهیم
برادرم نمانده است .

برو شیون بکن، شیون خواهران
برای برادران جلال است .

حضرت فاطمه شیون میکرد
امام عمر آتش میکند
امام عثمان آب میریزد
پیغمبر بادست مبارکش او را میشوید

بلال حبشی صلوات میگفت (=)
هیفرستاد .

سه بیداغ (= بیرق) برافراشته میشد
یکی در مغرب، یکی در مشرق
آن دیگر بر سر (= بالا) کعبه الله
شریف

جنازه سید ابراهیم را بر میداشتند
لال شوم او را بخاک تسلیم میکردند .

بنگرید بگونه پیغمبر
اشکها میکنند (= میریزد) مانند رعد بهار

هفتا سید ابراهیمی کا کم نه بینم
بهو چاوه

لال بم راسته سید ابراهیمی کا کم
نه ماوه .

پچو شینی بکه، شینی خوشکان بو
برایان حلاله

هززه تی فاطمه شینی ده کرد
ایمامی حومبر آوری ده کاتن
ایمامی عوسمان آوی ده زژی تن
پیغمبر به ده سستی مباره کی دهی -
شواتن

بیلالی حبه شی سلاواتی ده کوتن

سعی بهیداغ ههل ده کرا
ایک لومه غریب، ایک لومه شریق
تهوی دی له سر کابه تولای شریف

جه نازهی سید ابراهیمیان ههل -
ده گرت
لال بم تهویان ته سلیم به خا کی ده -
کرد

بزوانه گونهی پیغمبر
فر میسکان ده کاوه ک ز مدی به هار

۱- ده کوتن : میگفت. ن که باخر این فعل اضافه شده است و نشانه تعدد صلواتها است.

بر گونه اش قرار گرفته بودند
 خدا حضرت جبرئیل نیازدار بداد
 فرستاد
 به سید مختار بگو :
 اگر اشک (ها) در کار کند
 بیار قبولش نمیکنم
 پس خدا یا چون (= چرا) باید چنین باشد
 آدم تنها اولادی داشته باشد
 بزرگ (= روی) رانش روح او (از
 بدن) در (= خارج) شود
 پس خدا یا این دل چون (= چگونگی)
 باید ایستاده (= قرار گرفته) باشد؟
 اولاد میخواهم آنرا باو بدهم
 امت میخواهد آنرا باو بدهم .
 پیغمبر فرمود ،
 پیغمبر چنین میفرمود :
 من این شیو نم برای سید ابراهیم پسر م
 نبود
 من وقتی کودک بودم، هفت ساله
 از کوچۀ کافران پایین آمدم

له سدر رومه تیان گر تبوقه رار
 خود اناردی هزاره تی جو بر ائیلی
 نازدار
 بلجی به سیدی موختار :
 نه گهر فرمیسکان بکاده کار
 قبولی نا کهم به یار .
 جاخودایه چون ده بی وایی تن ؟
 پیماو تاقه عو لادیکلی بیی تن
 له سدر زانی روحی ده ریچی تن
 جاخودایه نه و دلّه چون ده بی زاوه -
 ستایی تن ؟
 عولادی ده وی بیده می
 او مه تی ده وی بیده می .
 پیغه مبر فهر مؤی ،
 وای ده فهرمو پیغه مبر :
 نه من نهوشینه بو سید ایتر ایمی
 کوژم نه بو
 نه من جاریکلی مندا ل بوم، جهوت
 سال کار
 به کوچهی کافران داهاتمه خووار

۱- اولاد : فرزندان، جمع ولد است. ظاهراً در کردی جمع بودنش را در نظر نمیگیرند و مانند مفرد استعمال میکنند .

دهمدی کافرینکی جادو کار

نهوه ناری ده خووارد بهزار

ده نکیککی له دهستی کهوته خووار

نهمن ههلم ده گرت و دهمنادهزار

ده ترسم بهوهی بیم گوناچار .

جا خودا دهی فهرو :

بهخشیمی نهی سهیدی موختار .

ههزار جار سلاوات بی له جانی

پیغه بهر .

بنا بفرمایش حضرت استاد تر جانی زاده مقصود از ابن العجیر ابن حجر هیمی (باتام)

است .

بقیه دارد

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی